

اهداف امریکا از ایجاد بحران در منطقه غرب آسیا
فاضل شجاعیان^۱ - دکتر محمد کاظم کاوه پیشقدم^۲ - فرهاد مردانی^۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲

چکیده:

بعد از جنگ جهانی دوم امریکا جانشین بریتانیا و فرانسه در منطقه غرب آسیا گردید. در این تحول نقش فرانسه کم‌رنگ شد، اما به بریتانیا نقش جدید (استعمار پیر) شریک کوچکتر داده شد. در این چارچوب امریکا سیستمی را که بریتانیا برای برای کشورهای نفت خیز عربی طراحی نموده بود از این کشور تحویل گرفت. روح این سیستم به طور خلاصه آن است که کشورهای نفت خیز منطقه می‌بایست در ظاهر توسط دولت‌های ملی اداره شوند اما در باطن، قدرت در اختیار امریکا باشد و از سیاست‌های ایالات متحده تبعیت نمایند. آنچه بیش از هر عامل دیگری غرب آسیا را به بحرانی‌ترین مناطق جهان تبدیل کرده، وجود منابع سرشار نفت و گاز به عنوان ارزان‌ترین و کم‌خطرترین منابع انرژی برای کشورهای صنعتی جهان است. حضور نظامی امریکا و برخی کشورهای کشورهای اروپایی در آبهای خلیج فارس، نشانه‌ای از علاقمندی این کشورها به تضمین استخراج و صادرات نفت از تنگه هرمز به عنوان بزرگترین گذرگاه نفتی جهان است. لذا مقاله حاضر به دنبال پاسخگویی به این سوال‌هاست؟ چرا امریکا بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون در غرب آسیا حضور نظامی دارد؟ هدف امریکا از ایجاد بحران و نا امنی در غرب آسیا چیست؟ اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی امریکا در منطقه غرب آسیا کدامند؟

واژگان کلیدی: غرب آسیا، امریکا، سنت واقع‌گرایی، خاورمیانه بزرگ، نظم نوین

^۱ - دانش آموخته کارشناسی ارشد، روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، اصفهان، ایران
amirshoja185@gmail.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران: (نویسنده مسئول)
pishghadam2008@gmail.com

^۳ - دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

مقدمه:

از زمان جنگ جهانی اول تاکنون اگر منطقه‌ای در دنیا وجود داشته باشد که مدام در تنش بوده است، آن منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) است. شاید بتوان گفت امپریالیسم جهانی، استبداد پسا استعماری و یا نئو استعمارگرایی، هارتلند دنیا را به تنش و آشوب مزمن مبتلا ساخته است. با وجود اینکه یک قرن از جنگ جهانی اول می‌گذرد و سایر مناطق جهان در آسایش هستند، هنوز غرب آسیا با آشفتگی‌هایی که هر روز به نحوی بر می‌آید درگیر می‌شود.

بی تردید منطقه غرب آسیا، از مهم‌ترین مناطقی است که تمرکز و توجه بسیاری از بازیگران بین‌المللی را به خود معطوف کرده است. موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک، ذخایر عظیم انرژی، از مهم‌ترین عواملی است که باعث اهمیت مضاعف این منطقه شده است. از این رو، هر کدام از بازیگران و سازمان‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، برای توسعه نفوذ و حضور در غرب آسیا به رقابت پرداخته و درصدد دستیابی به منافع و اهداف خاص خود در منطقه هستند. آمریکا به عنوان مهم‌ترین بازیگر فرامنطقه‌ای دخیل در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی این منطقه همیشه مورد توجه دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است و اقدامات سیاسی این کشور و ابعاد متنوع و گستردگی آن بر نحوه شکل‌گیری و تغییر و تحول ساختارهای قدرت در این حوزه موثر بوده است.

خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ شاهد حوادث ناموفقی در کشورهای عربی بود، که نوید یک خاورمیانه جدید آن هم از زبان ملل این منطقه را می‌داد. در عراق، سوریه، یمن، لیبی، مصر، بحرین یا دستگاه‌ها سقوط کردند یا آینده بسیار مبهمی دارند و تنها کاری که تحولات اخیر خاورمیانه به انجام رساند، این بود که منطقه را به بی‌ثباتی کشاند. فراتر از اینها، حضور ناخواسته اسرائیل در منطقه، زورآزمایی عربستان با همسایگان را داریم و در پرتو اینها نظم پساعثمانی که غربی‌ها پیش‌بینی می‌کردند، از میان رفته است. درگیری‌ها در سوریه، عراق، لیبی، یمن و غیره، حمایت عربستان و کویت از گروه‌های تروریستی بنیادگرا، مسئله اسرائیل و فلسطین، حضور قدرت‌های خارجی به ویژه آمریکا و ناتو، مسائل جنسیتی، بی‌سوادی و بسیاری از دیگر مشکلات، اصلی‌ترین مصائب خاورمیانه هستند. وجود بازی‌گرانی همچون داعش نیز در منطقه در حال حاضر زاینده همین مشکلات اساسی است.

آمریکا در راهبردهای خاورمیانه‌ای خود اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدتی را دنبال می‌کند و توأمان از ابزارهای متنوع سخت و نرم برای تحقق این اهداف استفاده می‌کند. نظم

جدید حاکم بر خاورمیانه مورد نظر آمریکا، مبتنی بر ایجاد توازن قوا و جلوگیری از ایجاد یک ابرقدرت منطقه‌ای است. به عبارت دیگر، آمریکا در تلاش است تا با ایجاد بحران در غرب آسیا با کمک قدرت‌های منطقه به طور موازی از قدرت گرفتن بیش از حد یکی و تضعیف دیگری جلوگیری نماید و از این طریق اهداف سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را در این منطقه دنبال نماید.

لذا منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) یکی از مهمترین مناطقی است که سال‌های متمادی نقطه عطف توجه و تمرکز سیاستگذاری ایالات متحده می‌باشد. روسای جمهور مختلف آمریکا هر یک با توجه به ایجاد امنیت برای صدور نفت به آمریکا و اروپا و در حوزه متحدان راهبردهای کلانی به اجرا گذاشته‌اند که در مقاطع مختلف اشکال متفاوتی داشته است و در این پژوهش تلاش شده است تا راهبرد کلان ایالات متحده در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

چارچوب نظری

سنت واقع‌گرایی، که از آن با عنوان «واقع‌گرایی سیاسی» هم یاد می‌شود، قدیمی‌ترین نظریه سیاست بین‌الملل است که در قرن بیستم به دیدگاه بین‌المللی غالب تبدیل شد. واقع‌گرایی بر سیاست قدرت و پیگیری منافع ملی تأکید و دولت را بازیگر اصلی عرصه بین‌المللی می‌داند، به گونه‌ای که می‌تواند به عنوان موجودیتی مستقل عمل کنند. (قوام، ۱۳۸۴: ۸۱-۷۹؛ مشیر-زاده، ۱۳۸۶: ۸۳-۷۹) واقع‌گرایان به نقش قدرت در موضوعات بین‌المللی تأکید زیادی داشته و بر فهم قدرت برحسب ظرفیت نظامی یا نیروی نظامی تمایل دارند. (قوام، ۱۳۸۵: ۳۵۷؛ هارتمن، ۱۳۹۰: ۲۱) دیدگاه واقع‌گرایی با جدایی سیاست از اخلاق، به افزایش توان نظامی و برتری خواسته‌های جاه‌طلبانه قدرت‌های بزرگ مشروعیت بخشیده است. (Heywood, 2002.128-9)

واقع‌گرایی تصویری تاریک از سیاست جهان ارائه می‌دهد که در آن دولت‌ها در محیطی که تهدید دائمی جنگ در کمین است به دنبال به دست آوردن قدرت هستند. همکاری بین دولت‌ها محدود و صلح پایدار غیرممکن است. براساس دیدگاه هانس مورگنتا، ماهیت انسان ثابت و شرور است. انسان‌ها به دنبال به دست آوردن قدرت هستند و این تمایل معمولاً منجر به مناقشه و جنگ می‌شود، چیزی که باید برای وقوع آن آماده بود. (Morgenthau, 2006.3-4)

امنیت ملی و بقای دولت، هنجار مرکزی رهیافت واقع‌گرایی را ایفا و ارزش‌هایی هستند که آموزه

و سیاست خارجی واقع‌گرایانه را شکل می‌دهند. منافع ملی داور نهایی در قضاوت نسبت به سیاست خارجی است. جامعه انسانی و اخلاق، محدود به دولت بوده و وارد عرصه روابط بین‌الملل نمی‌شود؛ زیرا جهان سیاست، حوزه‌ای است که در آن بی‌نظمی، اختلاف و مناقشه میان دولت‌ها حاکم است. این حقیقت که همه دولت‌ها باید به دنبال منافع ملی خود باشند به این معنی است که هرگز کشورها و حکومت‌ها به شکل کامل به یکدیگر اعتماد نمی‌کنند. (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۹۴-۵)

مارتین گرفتس در کتاب **نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم** می‌گوید شگفت نیست که صحنه بین‌المللی پس از رویداد یازدهم سپتامبر به مراتب چالش برانگیزتر به نظر می‌رسد و همه می‌دانند که واقع‌گرایی سیاسی برای برخورد با تهدیدات مطرح برای امنیت ملی مناسب‌تر شناخته می‌شود. از نگاه او نوزایی واقع‌گرایی دست‌کم تا اندازه‌ای مدیون شبکه‌های تروریستی فراملی است که از نتیجه رفتار و عملکرد افراط‌گرایی استفاده کرده است. (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۵۱) نظریه‌های واقع‌گرا به ارزش‌های اخلاقی یا تجویزات متکی نیستند و در عوض تأکیدشان بر پیگیری منافع مادی و امنیتی دولت است. ظاهراً برخی واقع‌گرایان طرفدار انواع دیگری از ارزش‌ها هستند. آنان می‌گویند که رهبران مکلف به بیشینه ساختن منافع دولت هستند و ممکن است این تکلیف را وظیفه اخلاقی به شمار آورند. ولی معمولاً نظریه‌های واقع‌گرا را ارائه‌کننده توصیفات، تبیین‌ها و شاید پیش‌بینی‌ها و نه تجویزات اخلاقی می‌دانند. (چرنوف، ۱۳۹۰: ۷-۱۰۶) برای واقع‌گرایان توصیف و ویژگی نظام بین‌الملل بر اساس آنارشی است و مهم‌ترین واقعیت تجربی قدرت ملی در نظر گرفته می‌شود. (Krasner, 2002. 265) مرشایمر، آنارشی بین‌الملل و نه ماهیت انسانی را سنگ بنای مفروضات واقع‌گرایی می‌داند. آنارشی به معنای هرج و مرج نیست؛ بلکه به این معنی است که مردم در نظام بین‌المللی مرکب از دولت‌ها زندگی می‌کنند که هیچ اقتدار فائده‌ای در این نظام وجود ندارد. در نظام آنارشیک بین‌الملل، دولت‌ها می‌توانند به دیگر دولت‌ها آسیب بزنند یا حتی آنها را نابود کنند. اما آنچه شرایط را بدتر می‌کند این است که نیت دولت‌ها بر یکدیگر پوشیده است. (Mearsheimer, 2014. 30-32) براساس رویکرد واقع‌گرایی، مهم‌ترین چالش برای رهبران محافظت از بقای دولت‌ها در این محیط تهدیدآمیز است. واقع‌گرایان رهبران را بازیگران عقلانی فرض می‌کنند که نسبت به هزینه‌های تصمیمات خود حساس و قبل از هرگونه اقدامی منافع و هزینه‌های آن را ارزیابی قرار می‌کنند. (Waltz, 2003, 13) با توجه به اینکه دولت‌ها به دنبال بقا در جهانی تهدیدآمیز هستند که حکومت جهانی هم برای

نجات آنها وجود ندارد، آنها به ناچار باید به خود تکیه کنند. تکیه به دولت‌های دیگر یا بدتر از آنها به نهادهای بین‌المللی غیرعقلانی و به صورت بالقوه‌ای مرگبار است (Mearsheimer, 2014, 33).

در رهیافت واقع‌گرایی وقتی منافع حیاتی یک دولت به خطر می‌افتد، در سیاست‌های دست بالا، حقوق بین‌الملل در سیاست بین‌الملل به حاشیه رانده می‌شود. از این دیدگاه حقوق بین‌الملل تنها یک روبنا است و در قلب روابط بین‌الملل، روابط قدرت مورد توجه است. از نگاه واقع‌گرایی هدف روابط بین‌الملل نباید تغییر اتویپایی در سیاست بین‌الملل از راه ایجاد نهاد جدید و طرح‌های حقوقی باشد و در مقابل باید با تحلیل واقع‌گرایانه از امور بین‌المللی به ارائه گزینه‌های سیاسی یاری رساند. (Paulus, 2002, 269) بر این اساس سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تا جایی برای واقع‌گرایان کارایی دارند که با منافع ملی دولت‌ها سازگار باشند. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۰۵) مباحث واقع‌گرایی بر این نکته تأکید می‌کند که در عمل و شرایط اضطراری، موضوع حقوق بشر در فهرست اهداف سیاست ملی در رده‌های پایین قرار دارد. این مسئله حاکی از گسترش به کار گرفتن استانداردهای دوگانه در دیپلماسی بین‌المللی است، به گونه‌ای که رهبران سیاسی فقط به شکل کلامی از حقوق بشر حمایت می‌کنند؛ در حالی که در عمل اولویتی برای آن قائل نیستند و اجازه می‌دهند که اصول حقوق بشری با پیگیری دیگر اهداف تضعیف شوند. به عبارت دیگر در تحلیل نهایی، وقتی حقوق بشر در راستای منافع ملی آنها باشد از آن حمایت می‌کنند. از این رو است که برخی کشورهای غیر غربی حقوق بشر را ابزاری در دست کشورهای قدرتمند برای تأمین اهداف مختلف همچون شرایط مطلوب تجاری و یا حتی تغییر رژیم می‌دانند. (Dunne & Hanson, 2013, 44)

در واقع، رویکرد واقع‌گرایی نوکلاسیک رهیافتی تلفیقی از نظریه‌های واقع‌گرایی کلاسیک و نو واقع‌گرایی به ویژه واقع‌گرایی تدافعی در سطوح تحلیل - سطح واحد و سیستمی - هستند و از این رو رهیافتی بینابینی شناخته می‌شوند. از سوی دیگر، رهیافت واقع‌گرایی نوکلاسیک خود را در راه میانه بین دو جریان نظریه‌های ساختاری محض و سازه‌انگاری قرار می‌دهد. در حالی که رهیافت اول ارتباط مستقیم و روشن بین محدودیت‌های سیستمیک و رفتار سطح واحد را می‌پذیرد؛ رهیافت دوم وجود هرگونه محدودیت سیستمیک عینی را انکار و در مقابل یادآور می‌شود که واقعیت بین‌المللی به صورت اجتماعی ساخته می‌شود و آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را به وجود می‌آورند. (Rose, 1998, 152-4)

برای ایالات متحده، منافع حیاتی در قالب تأمین امنیت، رفاه اقتصادی و ارزش‌های اساسی

خود و متحدان کلیدی این کشور در اروپا، بخش‌هایی از آسیا، خاورمیانه و خلیج فارس تعریف می‌شود. استفان والت (استاد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد) بر این باور است که ایالات متحده باید از راهبرد «موازنه از راه دور» استفاده کند، به این معنا که بخش گسترده‌ای از نیروهای نظامی خود را خارج از مناقشه نگه دارد و تنها زمانی مداخله صورت می‌پذیرد که به هیچ شیوه دیگری نمی‌توان از منافع حیاتی محافظت کرد و مداخله آخرین راه چاره است. (Walt, 2005. 222-3)

آمریکا برای موفقیت در ایفای نقش موازنه‌کننده از راه دور، باید «مسئولیت خود را به دیگران محول کند». به عبارت بهتر باید تلاش کند تا بیشتر دیگران را در خطر منازعه قرار دهد و خود از دور نظاره‌گر و اوضاع را کنترل کند. (Mearsheimer, 2014. 159-62) متناسب‌کردن حضور آمریکا در منطقه نه تنها به معنای کاهش حضور فیزیکی این کشور در خاورمیانه است؛ بلکه شامل خویشتن‌داری در عرصه دیپلماتیک هم می‌شود، اینکه عقب بنشیند و متحدان خود را که سالانه میلیاردها دلار صرف هزینه نظامی می‌کنند فراخواند تا مسئولیت بیشتری را در راستای حفظ امنیت خود متقبل شوند. اواما پیوسته در چارچوب این راهبرد گام برداشته، اولویت بندی‌ها را بر این اساس انجام داده و در برابر تلاش‌های برای فاصله‌گیری از راهبرد دولت خود به شدت مقاومت کرده است. (Lynch, 2015)

از این دیدگاه نیروی نظامی باید در هنگام ضرورت و به عنوان آخرین راهکار استفاده شود. از آنجا که دولت‌ها در مقابل تهدید ایستادگی می‌کنند، سیاست‌های نظامی‌گری از سوی یک دولت می‌تواند به راحتی دیگر دولت‌ها را به سوی نظامی‌گری و مسابقه تسلیحاتی سوق دهد. ایالات متحده با خودداری از به کارگیری نیروی نظامی در بیشتر مواقع، از یکسو می‌تواند تمرکز خود را بر مسائل مهم‌تر قرار دهد و از دیگر سو سایر کشورها را تشویق می‌کند که بیشتر به مسائل خود بپردازند. این سیاست به یک قدرت بزرگ اجازه می‌دهد که ضمن حفظ قدرت خود، هزینه‌های سنگین ناشی از مداخلات نظامی در دیگر نقاط جهان را به صورت قابل توجهی کاهش دهد. (Walt, 1987. 110-17)

اصطلاح موازنه از راه دور همچنین توسط کریستوفر لاین (استاد مطالعات بین‌الملل دانشگاه میامی) در مقاله‌ای درباره راهبرد کلان آینده آمریکا که در مجله امنیت بین‌الملل (۱۹۹۷) چاپ شد، استفاده شده است. او در این مقاله عنوان می‌کند که با وجود فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر نظام بین‌الملل، هنوز راهبرد کلان ایالات متحده تغییر نکرده و از همان استراتژی بین سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۴۵، پیروی می‌کند. در این راستا پیشنهاد می‌دهد که استراتژی کلان آینده

ایالات متحده به موازنه از راه دور تغییر یابد تا به شکل بهتری منافع این کشور را تأمین کند. (Layne, 1997: 86) مفهوم موازنه از راه دور در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ هم مدنظر سیاستگذاران آمریکایی قرار داشت و به نوعی در سیاست دو ستونی نیکسون-کسینجر و استراتژی آمریکا در قبال جنگ ایران-عراق نمود می‌یافت. کما اینکه به کارگیری این سیاست توسط ایالات متحده پیش از جنگ جهانی دوم هم سابقه دارد. (Keck, 2014: 2-1)

جایگاه غرب آسیا (خاورمیانه) در سیاست خارجی ایالات متحده

غرب آسیا از پویاترین حوزه‌های منطقه‌ای در جهان است. بخشی از این پویایی لاجرم می‌باید در ارتباط با تحولات و پویش‌های نظام بین‌الملل درک شوند و از این رو ایالات متحده نیز به عنوان یکی از مهمترین بازیگران نظام بین‌الملل واجد نقشی انکارناشدنی در فرایند غرب آسیا است. اهمیت غرب آسیا برای ایالت متحده در طول زمان از چند جنبه قابل بررسی است. قطع نظر از سنت سیاسی آمریکا در دوران انزوآگرایی و حاکمیت دیدگاه مونرو بر سیاست خارجی این کشور، در طول جنگ سرد سیاست خارجی آمریکا تابعی از جهت‌گیری کلی این کشور در قبال رقیب ایدئولوژیک یعنی اتحاد جماهیر شوروی بود. سیاست آمریکا در این برهه زمانی تابعی از استراتژی کلان مهار کمونیسم در آسیا و سایر نقاط جهان بود. از این رو منطقه غرب آسیا که مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی مماس بر آن می‌شدند همواره مورد توجه استراتژیست‌های آمریکایی بود. (هالیدی، ۱۳۶۴: ۲۵) به طور کلی رویکرد آمریکا به کشورهای منطقه تحت تأثیر تهدید کمونیسم ماهیتی امنیتی داشت. بر این مبنا فضای اقتداری حاکم بر جوامع خاورمیانه در عین تعارض با ارزش‌های صلح‌آمیز آمریکایی از حمایت علنی و تلویحی آمریکا برخوردار شد و طبق معمول خطر بزرگتر یعنی کمونیسم دلیلی برای تن دادن به خطرات کوچک‌تر یعنی حکومت‌های اقتدارگرای خاورمیانه شد. (سلیمانی، ۱۳۸۹: ۸۱)

در بطن سیاست، مهار و حذف کمونیسم بود که تمام نقاط کور خاورمیانه می‌باید اصلاح شده و این امر نیز تنها با سیاست ثبات و ایجاد یک جامعه بسته سیاسی ممکن بود. ماحصل چنین شرایطی در سطح داخلی بسط و نشو و نمو یک جامعه بسته واجد انسداد سیاسی، فترت فکری و فقر فرهنگی شد. بر مبنای سیاست حاکم که معطوف به حفظ ثبات سیاسی هیئت حاکمه بود، نظام سیاسی اقتدارگرا خود منبعی برای تولید و بازتولید معطل امنیت و نیز معطل ناامنی شد. حاصل این تسلسل، رشد گرایش‌ها و تمایلات رادیکال نسبت به سنت‌ها و ارزش‌های بومی

بود که نوعاً در ارتباط با اسلام تعریف می‌شدند. بنابراین، می‌توان گفت که سیاست استراتژیک آمریکا در خاورمیانه طی دوران جنگ سرد افق امنیتی متناقضی را در سپهر سیاسی کشورهای منطقه باز گشود؛ تامین امنیت رژیم سیاسی در ازای ناامنی فکر و فرهنگی و بر همین سیاق بی‌ثباتی اجتماعی جوامع خاورمیانه. اما پس از جنگ سرد و به دنبال تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل، استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا نیز دستخوش تحول شد. اکنون نگاه استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا چندان مفید به نظر نمی‌رسید، چرا که رقیب امنیتی و استراتژیک آمریکا یعنی اتحاد جماهیر شوروی حذف شده بود. بر این مبنا حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی که در دوران جنگ سرد محور اصلی سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در قبال خاورمیانه بود، جای خود را به اعمال اصلاحات ساختاری سیاسی - اجتماعی داد. (دهشیر الف، ۱۳۸۴: ۶) طبیعتاً این سیاست پس از وقوع یازدهم سپتامبر وارد فاز جدیدی گردید و پرداختن به آن از جمله اولویت‌ها و ضرورت‌های اساسی دولت مردان آمریکا شد. غرب آسیا به دلایلی چند در صدر سیاست خارجی رهبران ایالات متحده قرار دارد:

- موقعیت ژئواستراتژیک: بخش عمده حمل و نقل قاره‌ای از مسیر تجاری خاورمیانه صورت می‌پذیرد.

- منابع انرژی: برآورد منابع سوخت فسیلی خاورمیانه معادل نیمی از ذخایر کل جهان است. دسترسی و تضمین پایداری این دسترسی به منابع انرژی از موضوعات مهم استراتژیک و جزء لاینفک منافع ایالات متحده است.

- امنیت رژیم صهیونیستی: اتحاد با رژیم صهیونیستی نقش مهمی در سیاست خارجی آمریکا، نفوذ این کشور در خاورمیانه و نقش آن در مناقشه اعراب و اسرائیل دارد.

- تروریسم: هر چند نقش آمریکا در به وجود آمدن گروه‌های افراط‌گرا قابل تامل است، این گروه‌ها در خاورمیانه تهدیدی جدی برای امنیت آمریکا به تصویر کشیده می‌شوند. بسیاری از سازمان‌هایی که در فهرست سازمان‌های تروریستی منتشره از جانب آمریکا تحت پیگرد هستند، از این منطقه برخاسته‌اند و رهبران بسیاری از این سازمان‌ها از اتباع مصر، عربستان و دیگر کشور های منطقه هستند.

- تسلیحات هسته‌ای: به سامان رسیدن برنامه هسته‌ای ایران که از ۱۹۷۹ تاکنون هدف تخصصی ایالات متحده آمریکاست، به طور بالقوه چالشی برای ایالات متحده و منافع استراتژیک آن محسوب می‌شود.

- گرایش‌ها ضد آمریکایی: تصور منفی مردم کشورهای اسلامی منطقه از آمریکا، نتیجه سیاست‌های این کشور در خاورمیانه و اتحاد استراتژیک با رژیم صهیونیستی است. افزایش احساسات ضد آمریکایی در عین اتحاد و روابط بسیار نزدیک رژیم‌های مستبد و فاسد حاکم در خاورمیانه با آمریکا، باعث نضج و رشد انگاره‌های پشتیبان افراط‌گرایی و استفاده از آن علیه آمریکا و منافع آن می‌شود. میزان بالای احساسات ضد آمریکایی در جوامع خاورمیانه در کنار عواملی که ذکر شد باعث شده تا این منطقه به مثابه اولویت مستقیم ایالات متحده در آید. (Sasnal, 2005: 371)

بنابراین غرب آسیا در کانون توجه دستگاه دیپلماسی آمریکا است. توجه به خاورمیانه مختص به گروه‌های خاصی در ایالات متحده نیست بلکه همانگونه که گفته شد اهمیت راهبردی حضور آمریکا در این منطقه موجب شده تا فارغ از جهت‌گیری‌های سیاسی احزاب حاکم، نوع خاصی از سیاست‌ها همواره در قبال غرب آسیا اتخاذ گردد.

راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در غرب آسیا (خاورمیانه)

ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، چه در دوران جنگ سرد و چه در فضای پس از جنگ سرد، به دلیل جایگاه انرژی برای دنیای غرب و جلوگیری از نفوذ شوروی، اهمیت فراوانی برای خاورمیانه به ویژه خلیج فارس قائل بوده است، در دهه ۱۹۷۰ با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، آمریکا جای آن را گرفت، پس از ۱۱ سپتامبر ایالات متحده اهداف امنیتی خود را در خلیج فارس به طور چشمگیری گسترش داد. در واقع ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای فرصت‌ساز برای آمریکا بود تا حضور خود را در افکار عمومی جهان مشروعیت بخشد. مبارزه با تروریسم، حضور گسترده در منطقه، دستیابی و تأمین امنیت ثبات انرژی، مبارزه با مخالفان از جمله ایران از طریق حضور دائمی در منطقه بخشی از اهداف امنیتی این کشور در خاورمیانه بوده است. (پورا احمدی، ۱۳۹۳)

این سیاست البته دارای پیشینه تاریخی است. در دوره نیکسون ایالات متحده سیاست دوستونی را در خاورمیانه اعمال کرد که راهبرد چهارگانه به شرح زیر بود:

- ۱- همکاری نزدیک با ایران و عربستان به عنوان پایه‌های ثبات منطقه؛
- ۲- حضور نظامی نیروی دریایی آمریکا به مقدار اندک در حد سه کشتی از واحد فرماندهی خاورمیانه؛

۳- افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک در منطقه و توسعه کمک‌های تکنولوژی به آن کشورها؛

۴- کاستن از توجه کشورهای کوچک منطقه به انگلستان در جهت تأمین نیازهای امنیتی آنان.

همچنین براساس سیاست دو ستون، جوزف سیسکو، وزیر امور خارجه امریکا، در سپتامبر ۱۹۷۲م گفت: اصول عمده سیاست خارجی ما در این منطقه به قرار زیر است:

- ۱- مداخله نکردن در امور داخلی دیگر ملتها؛
 - ۲- تشویق همکاری‌های منطقه‌ای برای صلح و پیشرفت؛
 - ۳- تشویق کشورهای دوست برای اینکه وظیفه امنیتی را خود بپذیرند؛
 - ۴- مبارزه با توسعه‌طلبی مسکو؛
 - ۵- تشویق تبادل کالا، خدمات و تکنولوژی.
- از بین دو ستون عمده، انتخاب اول، ایران بود، و به عربستان در درجه دوم اهمیت داده می‌شد. به عربستان بیشتر از دیدگاه تامین‌کننده مالی برنامه‌های امنیتی، توجه می‌شد. عربستان به علت کمی جمعیت و عقب‌ماندگی صنعتی و فقدان سازمان‌های اداری و سیاسی مستحکم، با وجود ثروت ناشی از نفت نمی‌توانست ژاندارم باشد. (چمنکار)

راهبرد ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ وارد تحولات جدی و همه‌جانبه‌شده شد. به عبارتی پس از ورود تروریسم ادبیات جنگ پیشدستانه وارد راهبردهای جدید شد. جنگ پیشدستانه به عنوان عنصر کلیدی استراتژی کلان دولت بوش برای مقابله با تهدید تروریسم، زمانی توانست به عنوان یک راهبرد عملی مطرح شود که، تروریسم مورد ادعای تصمیم‌گیران، خود را در ۱۱ سپتامبر به همگان نشان داد و این حق را برای دفاع از خود برای آمریکا به وجود آورد. لذا هنگامی که هدف از عملیات پیشگیرانه، توجه به خاورمیانه در دستور کار قرار می‌گیرد، خاور-میانه‌ای منظور نظر است که رابیندگان هواپیماها از آنجا آمده‌اند. در اینجا رویکرد سخت‌افزاری آمریکا که به طور چشمگیری خود را نشان می‌دهد، به شدت متأثر از فضایی امکان‌تأثیرگذاری می‌یابد، که توسط قدرت نرم ناشی از فروریزی برج‌های دوقلو ایجاد شده است. دکترین بوش که به خوبی می‌تواند بیانگر استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا در ابتدای قرن بیست و یکم باشد، در راستای مقابله با تهدید تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، حاوی سه مفهوم عمده است که به کلیت آن شکل می‌دهد:

- ۱- "اقدام پیش‌دستانه" که در مورد افغانستان و عراق در دستور کار قرار گرفت و مطابق با آن آمریکا خود را محق می‌داند که در موضوعات و مناطقی در نظام بین‌الملل، که احساس می‌شود در آینده‌ای نزدیک، منافع حیاتی این کشور را تهدید خواهد کرد، پیش از بروز این تهدید، اقدام به مداخله نظامی کند.

۲- "اقدام یک جانبه" که به طور مشخص برای عراق تجربه شد و سیاستی مغایر با رویکرد خود محدود کنندگی آمریکا در پس از جنگ سرد به حساب می آید. این مفهوم بیانگر عدم التزام واشنگتن به تصمیم های بین المللی در مواردی است که منافع حیاتی خود را در خطر ببیند.

۳- "دموکراسی سازی" به عنوان هدف نهایی و غایی حضور آمریکا در منطقه که بیشتر راهکاری بلند مدت محسوب می شود که با تحول در محیط سیاسی و فرهنگی منطقه تهدیداتی همچون تروریسم را کاهش می دهد. (طباطبایی، ۱۳۹۱)

این راهبرد تا زمان ریاست جمهوری اوباما ادامه داشت. به طور خلاصه اوباما سه محور زیر را تعقیب می کرد که شرایط مداخله آمریکا را تعیین می کرد و براساس آن آمریکا راهبردهای خود را تنظیم می نمود که در بخش های بعدی به آنها پرداخته می شود:

۱- منافع انسانی ارزش اقدام نظامی آمریکا را دارد.

۲- این اقدام نظامی باید کاملاً محدود باقی بماند.

۳- اقدام نظامی باید تا حد امکان چند جانبه باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۱)

بر همین مبنا در دوره جرج بوش بحث خاورمیانه بزرگ هم شدت گرفت. طرح نو «خاورمیانه بزرگ»، که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر زمینه اجرا شدن آن فراهم شد، مهم ترین اهداف آمریکا به ویژه نومحافظه کاران در خاورمیانه را چنین نشان می دهد:

- تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه. - تغییر تدریجی ژئوپلیتیک خاورمیانه. - دموکراتیزاسیون در خاورمیانه. - تقویت جایگاه منطقه ای اسرائیل. - مهار بنیادگرایی اسلامی

انبوه نوشته های تحلیل گران نومحافظه کار درباره نقشه سیاسی مورد نظر آنان از خاورمیانه نزد همگان شناخته شده است. این نوشته ها بر پایه این دو پیش انگاره است که ژئوپلیتیک پس از جنگ سرد تا مدتی طولانی تک قطبی خواهد ماند و تنها بر قدرت جهان، ایالات متحده آمریکا حق بازآفرینی ساختارهای ژئوپلیتیک را دارد تا به رغم خود جهان را بی خطرتر کند. این شرایط جدید بین المللی به علاوه سیاست «تغییر حکومت» و مهندسی سیاسی نهادهای جدید دموکراتیک را توجیه می کند که گفته می شود بنیانگذاری آنها همراه با ثبات و آرامش بیشتری است. (برنا، ۱۳۸۴: ۳۵)

لذا آمریکایی ها علاوه بر راهبرد کلان در خاورمیانه نوعی استراتژی نفتی نیز داشته اند که بر پایه موارد زیر بوده است:

- تضمین امنیت و ثبات کشورهای تولید کننده نفت

- تضمین امنیت تأسیسات نفتی - تضمین امنیت پایانه های صدور نفت در خلیج فارس.

استراتژی آمریکا در قبال خاورمیانه در دوره جرج بوش پسر

خاورمیانه بزرگ برای نخستین بار در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط کالین پاول مطرح گردید. وی متعهد شد آمریکا به کشورهایی مانند عربستان سعودی، لبنان، الجزیره و یمن به منظور الحاق به سازمان تجارت جهانی کمک نماید. از برنامه‌های منطقه برای انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اصلاح نظام آموزشی حمایت نماید و از مبارزات شهروندان منطقه، به منظور کسب آزادی‌های سیاسی و استقرار دموکراسی، پشتیبانی کند. (امیر عبداللهیان، ۱۳۹۰: ۱۳۸-۱۳۹)

طرح خاورمیانه بزرگ را که پس از حادثه یازده سپتامبر مورد توجه دولت بوش قرار گرفت، می‌توان از رویکرد آمریکا به جهان اسلام در دوران بوش تلقی نمود. از نظر پوشش جغرافیایی، طرح خاورمیانه بزرگ علاوه بر ۲۲ کشور اتحادیه عرب کشورهای ترکیه، اسرائیل، پاکستان، افغانستان و ایران را نیز در بر می‌گیرد. (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۱۲) حتی در تعریفی موسع از خاورمیانه بزرگ، علاوه بر این کشورها، کشورهای اسلامی شمال آفریقا و آسیای مرکزی نیز شامل این طرح می‌شوند.

طرح خاورمیانه بزرگ دو بخش عمده سیاسی و اقتصادی داشت. ایجاد همسویی اقتصادی در بعد جهانی و در راستای نظم اقتصادی لیبرال یکی از اهداف اصلی این طرح بود. از بعد سیاسی نیز اصلاح ساختارهای حکومتی مورد تاکید قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، اصلاحات در خاورمیانه هم از بعد سیاسی و هم از بعد اقتصادی مطرح می‌گردد. بر اساس طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا با این استدلال که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت‌های خود، ثبات و امنیت جهان غرب به ویژه آمریکا را تهدید می‌کند، در صدد گسترش دموکراسی در خاورمیانه برآمد. (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۱۱) آمریکا افراط‌گرایی و تروریسم را از عوامل اصلی تهدید امنیت و منافع خود تلقی می‌کند و در صدد بوده تا با باز کردن فضای سیاسی و بهبود شرایط اقتصادی در کشورهایی که به لحاظ فکری و حمایت مالی خاستگاه چنین حرکت‌های رادیکالی محسوب می‌شوند، ریشه افراط‌گرایی را بخشکاند. بنابراین، افراط‌گرایی و تروریسم در خاورمیانه از علل و همچنین از اهداف سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا تلقی می‌شود (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۰۸) برای تحقق این اهداف، و با توجه به اهمیت استراتژیکی که خاورمیانه دارد و با توجه به پیوندی که آمریکا بین تروریسم و این منطقه برقرار کرده است، خاورمیانه جایگاه مهمی در سیاست خارجی آمریکا و به تبع آن در سیاست جنگ با ترور دولت بوش یافت.

بررسی سیاست‌های اوباما در غرب آسیا (خاورمیانه)

اوباما از ابتدا با شعار تغییر^۱ روی کار آمد. تغییر کانون محوری ابعاد نظری راهبرد اوباما را تشکیل می‌داد که به تدریج مطالبات بر آن مبنا شکل گرفت. به تبع سیاست تغییر بر مبنای آرمان‌گرایی در حوزه خاورمیانه نیز اجرایی شد. وی در صدد آرایش مجدد نظام بین‌الملل و مبارزه علیه تروریسم جهانی برآمد، بنابراین با سیاست‌های مدنظر خویش نظیر جنگ پیش-گیرانه با استفاده از دیپلماسی چندجانبه، همکاری نزدیک با هم‌پیمانان و سازمان‌های بین-المللی از جمله سازمان ملل متحد، وعده گفتگو با کشورهای نظیر ایران و سوریه، حل معضلات پیچیده بین‌المللی نظیر مناقشه اعراب و اسرائیل را طرح ریزی نمود. اوباما برنامه خود را بر محوریت قدرت نرم افزاری قرار داده و دست کم در مواضع اعلامی خود تمایلی به قدرت سخت افزاری نداشت. به عنوان مثال او در سخنرانی در قاهره درباره سیاست خارجی خود از بهبود روابط با اسلام سخن گفت: "من در پی آغازی نوین برای رابطه بین ایالات و اسلام بر اساس علائق و احترام متقابل در اینجا حاضر شده‌ام" اوباما آغازی مبتنی بر این انگاره که آمریکا و اسلام در تقابل با یکدیگر نبوده و نیازی به رقابت با آنها نیست نوید می‌دهد و تصریح می‌کند آنها تشابهاتی با یکدیگر دارند و دارای اصول مشترک عدالت و پیشرفت، تساهل و تحمل و دارای کرامت انسانی هستند. (محمودی، ۱۳۹۱: ۴۴۲) اوباما بسته به موقعیت‌های مختلف تغییر را هم به مثابه راهبرد و هم در مقام تاکتیک به کار گرفته است. اوباما در مسائلی که در حوزه واقعیات ملموس و حوزه راهبردی بین‌المللی و منافع دراز مدت آمریکا قرار می‌گیرند، صرفاً به تغییر ابزارها روی آورده است. سیاست خارجی و امنیتی وی در خاورمیانه در دور اول به واقع در همان چارچوب خاورمیانه بزرگ قرار می‌گیرد. اولویت‌های دولت وی در خاورمیانه عبارت بودند از: تجدید نیرو علیه تروریسم جهانی، مقابله با افراط‌گرایی، اشاعه دموکراسی و جلوگیری از تسلیحات هسته‌ای و کشتار جمعی. این اصول خاورمیانه بزرگ بوش نیز بوده است. به واقع اوباما در تعریف استراتژی و منافع ملی آمریکا در خاورمیانه بر اساس فضای کلی حاکم بر سیاست گذاری آمریکا پس از جنگ سرد حرکت می‌کند و تنها در بعضی مسائل تاکتیکی و صرفاً در بعضی لفاظی‌های سیاسی از اسلاف خود متمایز جلوه می‌کند. (محمودی، همان) لذا تحلیل بیانیه‌های انتخابات، تشکیل دولت و اعمال آن از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۷ این امکان را می‌دهد که

¹ - change

مفهوم کلی سیاست اوباما را تشخیص دهیم. این دکترین استفاده از قدرت هوشمند و در شرق مدیترانه استراتژی گفتگو، همراه با امتیاز دهی برای حفظ صلح خاورمیانه است. اوباما جنگ عراق را به مثابه جنگی یک جانبه، بازدارنده و خلاف اصول بین‌الملل تعریف کرد. در عین حال جنگ افغانستان را به مثابه جنگی با مصوبه شورای امنیت در پاسخ به حمله مستقیم به ایالات متحده و با حمایت ائتلاف بین‌المللی گسترده توجیه نمود. اوباما در جهان و خاورمیانه واژه تغییر را نه به مثابه راهبرد بلکه تاکتیک به کار برد و دولت وی هیچگاه اولویت‌های اساسی آمریکا را به چالش بنیادین نکشیدند. (محمودی، ۱۳۹۱: ۴۵۰) اوباما برابر سند راهبردی در دوره اول در خاورمیانه بر ۳ مسأله متمرکز شد، ابتدا تکمیل انتقال حاکمیت در عراق با پایان یافتن جنگ در این کشور؛ دوم برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل و داشتن ایرانی مسئولیت پذیر. سپس اوباما راهکارهای زیر را برای رفع مشکل و تقویت جایگاه شرکا مطرح کرد: - تقویت امنیت و بازسازی پس از مناقشات. - ایجاد سیستم‌های امنیتی پایدار و مسئولیت پذیر در کشورهای در معرض خطر. - جلوگیری از ظهور مناقشات. (ماه پیشانیان: ۱۳۹۰: ۲۴۵-۲۴۶)

بررسی سیاست‌های دونالد ترامپ در غرب آسیا (خاورمیانه)

ترامپ پس از استقرار در کاخ سفید اولین اقدامات سیاست خارجی خود در داخل را تحت عنوان فرمان‌های اجرایی انجام داد که گرچه ملی و داخلی تلقی می‌شد، اما حوزه شعاع آن کلیه کشورهای مسلمان به ویژه کشورهای خاورمیانه را در بر گرفت. فرمان اول او دستور برای توقف ۹۰ روزه صدور ویزا و ورود اتباع ۷ کشور مسلمان بود که با واکنش تند کشورهای مذکور و مسلمانان داخل آمریکا مواجه شد. ترامپ معتقد است که این اقدام برای حفاظت آمریکا در برابر افراط‌گرایی مسلمانان ضروری است، در حالی که فرمان وی شامل پاکستان و عربستان سعودی نمی‌شد. ترامپ در رقابت‌ها مکرر وعده اقدام علیه داعش را داد. در سوریه او از ایجاد مناطق امن سخن گفت که مردم از درگیری‌ها مصون و دور باشند. در ابتدا بحث از روابط گرم و صمیمی با روسیه بود. استدلال شد که هر اقدام ایالات متحده نیاز به همکاری با روسیه دارد. (احدی: ۱۳۹۵) دونالد ترامپ پس از کاربرد مواد شیمیایی در سوریه - که اقدام کننده آن نیز مشخص نشد - با ۵۹ موشک به پایگاهی در سوریه حمله کرد. پس به نظر می‌رسد آمریکایی‌ها راهبرد مشخصی درباره سوریه نداشته‌اند. در مسأله برجام ترامپ ابتدا انتقاد و موضع‌گیری شدیدی را مطرح کرد، آن را فاجعه نامید و خواهان لغو آن شد. (احدی، ۱۳۹۰) وی در رقابت‌های انتخاباتی بارها مخالفت

خود را با توافق اتمی اعلام کرد و از آن تحت عنوان یک توافق بسیار خطرناک و بد یاد کرد که می‌تواند زمینه ساز یک سنت خطرناک باشد. او در کتاب **زمانی برای سخت‌گیری می‌نویسد:** "هدف اولیه و اصلی آمریکا در قبال ایران باید نابودی تمامی جاه طلبی‌های هسته‌ای آن باشد. اجازه دهید این را به ساده‌ترین حالتی که می‌دانم بگویم؛ برنامه هسته‌ای ایران باید متوقف شود حال با هر وسیله‌ای که نیاز هست. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم چنین رژیم رادیکالی به سلاح هسته‌ای دست یابد. سلاحی که یا خود از آن استفاده خواهد کرد یا آن را به دست تروریست‌ها خواهد داد" با این وجود بارها از مذاکره بیشتر برای توافق بهتر دفاع کرد. (منفرد: ۱۳۹۵) به نظر می‌رسد در آینده سیاست او تعامل همزمان در عین تقابل باشد. (همان) دونالد ترامپ همزمان برابر طرح اولیه اعلامی در قبال سوریه و عراق بر شکست داعش در این دو کشور تاکید داشت. طرح وی بر ۴ فاکتور مهم استوار است: -رفع محدودیت‌های داخلی در زمینه کاربرد اهرم نظامی در مقابله با داعش. -کاربرد همزمان دیپلماسی عمومی، عملیات اطلاعاتی و اقدامات سایبری به منظور منزوی سازی و رد ایدئولوژی‌های افراطی. -شناسایی منابع مالی تروریست‌ها و قطع این دسترسی‌ها. وزارت دفاع آمریکا در حال تدوین یک راهبرد جامع برای ادامه مبارزه با تروریسم در عراق و سوریه است. به نظر می‌رسد این راهبرد بیشتر بر توانمندسازی و تقویت لجستیکی شتابان نیروهای همسو با آمریکا در سوریه را مورد تاکید قرار می‌دهد. راهبرد جدید با تمرکز بیشتر بر واقعیت‌های میدانی عراق و سوریه در صدد تامین نیازمندی‌های امنیتی بلندمدت آمریکا می‌باشد. شکست یا کاهش قابلیت‌های عملیاتی القاعده و داعش، محدودسازی ایران و کاهش فضا برای اثرگذاری این کشور در عراق و سوریه و تقویت نیروهای عرب سنی در این جوامع به مثابه یک نیروی موازنه دهنده، از محورهای اصلی راهبرد جدید آمریکا در عراق و سوریه بود. به نظر می‌رسد آمریکا بر آن است تا به جای درگیری مستقیم از طریق شناسایی و نزدیک شدن به جریان‌هایی در داخل عراق و سوریه و حمایت و تقویت آنها، توازنی میان نیروهای داخلی ایجاد کرده و از این طریق صحنه تحولات در این دو کشور را مدیریت نماید. (منفرد: ۱۳۹۵) درباره ج.ا.ایران به نظر می‌رسد آمریکایی‌ها به جای درگیری مستقیم، درصدد محدودسازی و از بین بردن فضای کنش گری موثر برای این کشور در عراق و سوریه هستند. به معنای دیگر آمریکایی‌ها خواهان فرسایش توان ایران و متحدان آن در صحنه درگیری‌های عراق و سوریه بدون به دست آوردن هیچگونه دستاوردی قابل توجه توسط این کشور هستند. بر این مبنا الگوی ترامپ بازدارندگی و مهار ایران با دو هدف محدودسازی

قدرت ساختاری ایران و محدودسازی قدرت و نقش منطقه‌ای ایران است. مکانیسم‌های اجرایی این سیاست ۳ محور اساسی دارد: - تاکید بر اجرای سخت گیرانه برجام از سوی ایران. - اعمال تحریم‌های هدفمند و تقویت همکاری با متحدان آمریکا در منطقه به منظور محدودسازی منطقه‌ای و کاهش دسترسی‌های ایران. - تعامل محدود در فضای فشار از طریق حفظ مسیرهای ارتباطی مستقیم با بهره‌گیری از تجربه برجام. (منفرد، ۱۳۹۵) لذا برای تحقق این سه محور در ۸ می ۲۰۱۸ از توافق هسته‌ای برجام چهار روز دتر از وعده‌ای که داده بود خارج شده و اجرای برجام را با آینده‌ای مبهم مواجه کرده است. یکی دیگر از مهمترین تحولات در خاورمیانه سفر ترامپ در اواخر ماه مه ۲۰۱۷ به عربستان و انجام توافق برای خرید تسلیحات در چند مرحله به مبلغ ۴۰۰ میلیارد دلار بود و در این سفر هدف وی ایجاد بزرگ‌نمایی و خطر ایران به عنوان مهمترین نکته‌ای تلقی شد که کشورهای عربی باید علیه آن موضع بگیرند. البته تمام محافل مطبوعاتی و پژوهشگران اقدامات وی را در قالب پیشبرد پروژه اقتصادی و ایجاد شغل برای ایالات متحده ارزیابی کردند.

در مجموع در بررسی عملکرد دولت جدید ایالات متحده در مورد خاورمیانه، شاهد نوعی تناقض در سیاست‌های اعلامی و اعمالی چهل و پنجمین رئیس‌جمهور این کشور هستیم. ترامپ در حالی به ضرورت دوری از جنگ و تامین منافع ایالات متحده می‌پردازد که با بررسی عملکرد وی در حوزه نظامی، اقداماتی چون: دستور ترامپ به پنتاگون مبنی بر افزایش بودجه و همچنین تشدید اقدامات نظامی علیه کشورهای مختلف از جمله یمن، به بهانه مبارزه با القاعده و... به چشم می‌خورد.

بطور کلی ترامپ در خاورمیانه سیاست مشخصی را دنبال نمی‌کند و در مورد جای‌جای این منطقه، سیاست‌های متضادی را دنبال کرده است. هر اندازه در مورد یمن سیاست خصمانه و نظامی دولت گذشته را دنبال می‌کند، در مورد نقض حقوق بشر در عربستان کاملاً بی‌تفاوت است و از تحریم‌های ایران به بهانه حقوق بشر حمایت می‌کند. به نظر می‌رسد دولت ترامپ در بحران‌هایی چون سوریه و عراق حاضر به ورود نظامی و آغاز یک جنگ تمام‌عیار نیست، اما با نقشی که روسیه در خاورمیانه در مبارزه با تروریسم بر عهده دارد، کاخ سفید خواهان ایفای نقش در مبارزه با تروریسم است و قصد ندارد در حاشیه قرار گرفته و در نتیجه، دست بالای خود را در این منطقه از دست بدهد. در چند ماه اخیر ریاست جمهوری دونالد ترامپ، همچنین شاهد افت قدرت دیپلماسی کاخ سفید و تمرکز بر افزایش توان نظامی بوده‌ایم که این امر با خالی

گذشتن پست‌های کلیدی و مهم دیپلماتیک و بویژه پیشنهاد ترامپ مبنی بر کاهش بودجه وزارت امور خارجه آمریکا نمود می‌یابد. به نظر می‌رسد نقطه قوت دولت اسبق ایالات متحده در قدرت دیپلماسی، در دولت جدید ایالات متحده به حاشیه رفته و اولویت با افزایش قدرت نظامی می‌باشد. از بررسی سیاست‌های اعلامی و عملکرد چند ماهه دولت دونالد ترامپ، می‌توان دریافت که موضع وی مبنی بر بی تفاوتی در قبال مسائل خاورمیانه، تنها در قالب شعار مطرح شده است. به گزارش گروه بین‌الملل خبرگزاری تسنیم، روزنامه آمریکایی (واشنگتن پست) در گزارشی به تشدید بی سرو صدای عملیات‌های نظامی و فروش تسلیحات در دولت ترامپ و کاهش سطح دیپلماسی در این دوره از ریاست جمهوری ایالات متحده پرداخت. این روزنامه با اشاره به اقدام جنگنده آمریکایی در سرنگونی یک هواپیمای جنگی سوری و همچنین حمله موشکی ایالات متحده به پایگاه هوایی شعیرات سوریه علیه نظامیان دولت بشار اسد می‌نویسد؛ این موارد تازه ترین قسمت‌های مربوط به تشدید حرکات خرنده وار نظامی آمریکا در سراسر منطقه است، و دولت آمریکا استراتژی واضح و هدف این عملیات‌ها را برای مردم آمریکا مشخص نکرده است. طبق این گزارش، اگر چه موج امروز عملیات‌های نظامی آمریکا در خاورمیانه بدون حضور هزاران نظامی اشغالگر شهرها صورت می‌گیرد، اما نشان دهنده افزایش حضور نظامی آمریکا بویژه نیروهای عملیات ویژه دولت واشنگتن است که این اقدام شفاف صورت نگرفته است. در ادامه گزارش واشنگتن پست آمده است؛ حملات پهبادهای آمریکایی بعد از ریاست جمهوری ترامپ در مناطق مختلف بالاحص در افغانستان، ۴ برابر افزایش یافته است و هواپیماهای آمریکایی، فقط در هفته اول ماه مارس در مقایسه با حملات هوایی یک سال اوباما، اهداف بیشتری را در یمن مورد حمله قرار داده‌اند.

بنابر شواهد و برآیندی از وضعیت منطقه خاورمیانه و همچنین حضور نظامی ایالات متحده، انتظارات مردم ایالات متحده و افکار عمومی جهان از اتمام جنگ و درگیری در این منطقه عملاً غیر ممکن است، اما پیش بینی می‌شود ترامپ بخواهد از این مقوله به منظور حفظ استیلا و هژمونی ایالات متحده و تامین منافع این کشور استفاده کند. همان طور که در سخنرانی‌های خود، شرکت ایالات متحده در هر نوع جنگ در جهت حمایت از متحدین خود را منوط به تامین هزینه‌های آن توسط متحدین منطقه‌ای و شرکای محلی این کشور عنوان می‌کند. به علاوه پیش بینی می‌شود ترامپ به اختلاف و درگیری‌های کنترل شده در مناطق مختلف نیم نگاهی دارد تا هم هزینه تامین امنیت را از شرکا دریافت کند و نیز سود هنگفتی از طریق

فروش سلاح بدست آورد. با این رویکرد پیش بینی می‌شود ترامپ آغازگر جنگ جدیدی نخواهد بود، مگر منافع ایالات متحده در آن وجود داشته باشد نه ضرر و زیان اقتصادی. پر واضح است دکترین سیاست خارجی ترامپ در منطقه خاورمیانه و سایر مناطق مبتنی بر تجاری سازی امنیت قرار گرفته است و امنیت در دید او بعنوان کالا مطرح می‌باشد و هر یک از شرکا که خواهان امنیت هستند می‌بایست هزینه آن را پرداخت کنند. در جهت حصول این راهبرد خاورمیانه‌ای که مد نظر ترامپ خواهد بود، خاورمیانه‌ای با تنش و نزاع و درگیری‌های کنترل شده است و تلاش در ایجاد موازنه قدرت در منطقه از طریق فروش سلاح و... خواهد داشت. در غرب آسیا، عربستان سعودی در مقابل ایران و در شرق آسیا نیز کشورهایی چون ژاپن و کره جنوبی به منظور مقابله با تهدیدات چین و کره شمالی می‌بایست هزینه تامین امنیت خود را به ایالات متحده بپردازند.

نگاه اقتصادی دونالد ترامپ و بهره جویی از بحران‌ها و چالش‌ها و ستیز در مناطق مختلف بالاخص غرب آسیا (خاورمیانه) منجر به شعله ور شدن هر چه بیشتر این درگیری‌ها خواهد شد و با توجه به شرایط حساس و حیاتی خاورمیانه، نمی‌توان آینده روشنی برای این منطقه متصور شد. پیش بینی می‌شود با گذشت زمان به تدریج سیاست ترامپ در قبال خاورمیانه روشن تر و واضح تر گردد و منطق سیاست خارجی وی تکمیل شود. خطری که در حال حاضر ایالات متحده را تهدید می‌کند این است که ادامه سیاست‌های نسنجیده دونالد ترامپ، این کشور را دچار چالش‌های فراوان کرده و منجر به بی‌اعتمادی شرکا و متحدین شده، در نهایت افول نسبی قدرت ایالات متحده را به دنبال خواهد داشت. با توجه به وضعیت نیروهای معارض سوری و گروه تروریستی داعش در منطقه و تضعیف و شکست‌های پیاپی آنها در عراق و سوریه، در حال حاضر ایالات متحده سعی در برنامه ریزی برای خاورمیانه پسا داعش و احتمالاً تلاش در جهت دولت سازی در این مناطق دارد.

اهداف آمریکا در غرب آسیا (خاورمیانه) با توجه به الگوی‌های تبیینی وی در منطقه

پیرامون اینکه ایالات متحده آمریکا از حضور خود در خاورمیانه چه اهدافی را دنبال می‌کند باید به ابعاد گوناگون منافع این دولت در این منطقه استراتژیک اشاره داشت که عبارتند از:

۱- اهداف اقتصادی:

- تسلط به نفت جهان - تقابل دلار و یورو

- از پای در آوردن کشورهای نفت خیز مسلمان
- تسلط بر سایر منابع موجود در منطقه.
- ۲- اهداف سیاسی:
 - مقابله با اسلام انقلابی و شیعی.
 - تسلط سیاسی بر خاورمیانه.
 - تهدید و هشدار به گروه‌های سیاسی. - جا انداختن پروسه نظام تک قطبی جهان. - تامین امنیت اسرائیل. - کاهش قدرت راهبردی ترکیه در منطقه.
 - تحکیم منابع اقتصادی اسرائیل. کاهش نفوذ روسیه در کشورهای آسیای میانه و قفقاز.
 - نزدیکی به مرزهای کشورهای آفریقایی و شبه جزیره.
 - عدم تکرار انقلاب ایران در کشورهای منطقه. - کاهش نفوذ و اعتبار سازمان ملل
- ۳- اهداف و انگیزه‌های نظامی:
 - ایجاد پایگاه‌های نظامی.
 - ایجاد ارتش نوین در کشورهای منطقه به سبک غربی مثل عراق و افغانستان.
 - سپر قرار دادن نیروهای پاسدار صلح در کشورهای عراق و افغانستان و سایر کشورهای خاورمیانه جهت تأمین.
 - توسعه فعالیت های جاسوسی.
 - تهدید ایران اسلامی.
 - تهدید حرکت‌های مردمی در آسیا و آفریقا
- ۴- اهداف فرهنگی واجتماعی:
 - تهی کردن مردم منطقه از فرهنگ و تمدن هزار ساله خود.
 - ترمیم چهره آمریکا در نزد جوانان مسلمان به ویژه در خاورمیانه.
 - جایگزینی حس مذهبی با نژاد پرستی و رفاه طلبی و مصرف گرایی.
 - گسترش فحشا و منکرات در کشورهای اسلامی.
 - ایجاد روحیه عیاشی به جای عدالت خواهی. (مومنی، ۱۳۸۴)

نتیجه‌گیری

غرب آسیا به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی و وجود ذخایر فسیلی و نیاز کشور - های صنعتی به آن، همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا بوده است. قدرت‌های بزرگ به منظور نیل به اهداف و تامین منافع ملی خود تا کنون راهبردهای متعددی در این منطقه را به اجرا گذارده‌اند، نظم نوین جهانی که پس از جنگ سرد و توسط رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده بوش پدر مطرح شد در واقع به دنبال تئوریزه کردن سلطه ابر قدرت بر جهان بود. ایالات متحده با این راهبرد به دنبال آن بود که خلا ناشی از فروپاشی شوروی را پر نموده و در ادامه سلطه بلامنازع خود را در سپهر آنارشیک سیاست بین‌المللی تثبیت نماید. خاورمیانه از جمله مناطقی است که همواره مورد توجه ایالات متحده بوده و برای آن کشور اهمیت حیاتی داشته و ایالات متحده برای حفظ سلطه خود بر اقتصاد و سیاست بین‌المللی تسلط بر این منطقه را بطور مداوم در دستور کار خود قرار داده است، حضور وسیع نظامی آمریکا در غرب آسیا (خاورمیانه) و تشکیل نیروی‌های واکنش سریع در این منطقه مبین این نگاه است.

اگر مربع مستطیل مفروضی را روی منطقه خاورمیانه طوری قرار دهیم که مرکز آن در ایران و خلیج فارس قرار گیرد، دو ضلع شمالی آن آسیای مرکزی و قفقاز و دو ضلع جنوبی آن به ترتیب سودان و عربستان و شمال آفریقا (مصر) را در بر خواهد گرفت. این منطقه، به طور مفروض خاورمیانه بزرگ مورد نظر آمریکا را شکل می‌دهد و منطقه‌ای است که هشتاد و پنج درصد جمعیت مسلمانان جهان، بیش از شصت و پنج درصد منابع نفت و گاز دنیا به غیر از منابع زمینی دیگر را در بر می‌گیرد. از نفت و گاز مهمتر شاید تنوع و تعدد قومی - مذهبی، اختلافات مرزی بر جای مانده از عصر استعمار و دولت‌هایی با اشکال حکومتی متفاوت، باشند که منطقه خاورمیانه را به یکی از مهمترین کانون‌های بحران‌انگیز جهان تبدیل کرده است. از سوی دیگر استقرار رژیم صهیونیستی در قلب خاورمیانه و با حمایت قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا، به امواج بحرانی این منطقه دامن زد؛ چنانکه می‌توان گفت هم‌اکنون واشنگتن سرنوشت منافع ملی خود را در منطقه با منافع ملی اسرائیل گره زده است.

در دوران جنگ سرد به دلیل نفوذ شوروی، حضور آمریکا در خاورمیانه محدود و نسبی بود، اما امروز در شرایط سلطه نظام تک قطبی و به ویژه پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، دولت آمریکا با اتخاذ یک سیاست یکجانبه‌گرایانه و به پشتوانه بهانه به دست آمده از حادثه مذکور، خود را مجاز می‌داند در تمام ابعاد زندگی مردم منطقه دخالت داشته باشد. دولت آمریکا با بهره‌گیری از

شبکه‌های تبلیغاتی خود که غالباً در دست سرمایه داران صهیونیستی است، افکار عمومی مجامع غربی را به سوی ضدیت با مسلمانان هدایت می‌کند. که به طور کلی برخی معتقدند که سیاست امریکا در غرب آسیا اساساً تحمیل هژمونی خود بر منطقه و دستیابی به ثروت و منابع غنی آن می‌باشد.



منابع فارسی:

کتاب

- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران، انتشارات سمت
- (۱۳۸۵)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، چاپ دوازدهم
- چرنوف، فرد (۱۳۹۰)، نظریه و زیر نظریه در روابط بین‌الملل، ترجمه، علیرضا طیب، تهران، نشر نی، چاپ دوم
- دهشیار، حسین (۱۳۸۴)، نو محافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا، تهران، انتشارات سرایی
- رابرت جکسون، گئورگ سورنسون (۱۳۸۵)، درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه، مهدی ذاکریان، و احمد تقی زاده و حسن سعید کلاهی، تهران، نشر میزان، چاپ دوم
- سلیمانی پودلک، فاطمه (۱۳۸۹)، قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۱)، نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم، ترجمه: علیرضا طیب، تهران، نشر نی
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم
- هارتمن، یورگن (۱۳۹۰)، روابط بین‌الملل، ترجمه، جواد قدسی، تهران، انتشارات سمت
- هالیدی، فرد (۱۳۶۴)، دومین جنگ سرد جهانی، ترجمه، هرمز همایون پور، تهران، نشر آگاه

مقالات

- احدی، افسانه (۱۳۹۵)، چشم انداز سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه، تحلیل راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۱۶۸، بهمن
- حسین پوراحمدی، اصغر منصوریان (۱۳۹۳)، تغییرات سیاست خارجی آمریکا و خاورمیانه، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۷، شماره ۴، شماره ۶۶، زمستان
- چمنکا، محمدجعفر، دکترین نیکسون و ژاندارم خلیج فارس، مجله زمانه، شماره ۵۲، بی تا
- سید محمد طباطبایی، یوسف سیفی (۱۳۹۱)، استراتژی کلان آمریکا در خاورمیانه: میدانی برای تعامل قدرت سخت و قدرت نرم، مجله مطالعات روابط بین‌الملل، مقاله ۶، دوره ۵، شماره ۱۹، پاییز
- منفرد، قاسم (۱۳۹۵)، فهم سیاست خارجی دونالد ترامپ و نحوه مواجهه ج.ا.ایران، مرکز تحقیقات

تحقیقات استراتژیک، شماره ۲۵۸، بهمن

- محسن محمودی، سهیل گودرزی، سیاست نرم افزایش ایالات متحده در خاورمیانه؛ مقایسه جرج بوش و باراک اوباما، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۶، شماره ۲، تابستان، بی تا

English resources

Book

- Heywood, Andrew (2002), **Politics**, New York: Palgrave Macmillan
- Morgenthau, H. J. (2006), **Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace**, New York: McGraw Hill
- Mearsheimer, John J.(2014),**the Tragedy of Great Power Politics**, New York: Norton
- Walt, Stephen M. (1987), **the Origins of Alliances**, Ithaca, NY: Cornell University Press
- Walt, Stephen M. (2005), **Taming American Power: The Global Response to U.S. Primacy**, New York: Norton
- Waltz, Kenneth N. (2003), **More May Be Better**, in Scott D. Sagan and Kenneth N. Waltz, *The Spread of Nuclear Weapons: A Debate Renewed* (pp. 3-45) New York: Norton
- Sansal, Patricia (2005), **u.s.policy towards Actors in to Arab-Israel conflict: between bush and obama**, PISM, Louise International Relation of the Middle East, U.K: Oxford University Press

Articles

- Krasner, Stephen (2002), **Realist Views of International Law**, Proceedings of the Annual Meeting (American Society of International Law). Vol. 96, March 13-16
- Layne, Christopher (1997), **From Preponderance to Offshore Balancing**, International Security, Vol. 22, No. 1
- Rose, Gideon (1998), **Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy**, World Politics, Vol. 51, No. 1
- Paulus, Andreas (2002), **Realism and International Law: Two Optics in Need of Each Other**, Proceedings of the Annual Meeting (American Society of International Law). Vol. 96, March 13-16

Site

- Lynch, Marc (2015), **Obama and the Middle East**, Foreign Affairs, Vol. 94, No. 5, available at <https://www.foreignaffairs.com>
- Keck, Zachary (2014), **Stephen Walt is Not Obama's George Kennan**, The Diplomat, February 10, available at <http://thediplomat.com>